**جلسه هشتم: انسان شناسی زن و مرد، نقد فمینسم**

موضوع بحث: احیای جایگاه زن

گفتیم که مدل غربی غلط است و ما باید خانواده را جدی بگیریم و سپس به سراغ تحلیل برویم، جدی گرفتن جامعه به عنوان یک نهاد جدی همچنان سر جای خود است.

ما به وسیله شهید مطهری جایگاه زن را می خواهیم احیا کنیم. شهید مطهری احیای حقوق زن را در دو عرصه حقوق و اخلاق مطرح می کند. وقتی ما می گوئیم جایگاه و معرفت زن، منظورمان جایگاه و منزلت اجتماعی است.(منزلت در قبال دیگران) نه منزل فردی و اجتماعی خودش. چون به عنوان مثال زنانی بوده اند که به اوج منزلت خود رسیده اند. بحث ما این است که زن در برابر دیگران منزلتش احیا شود. روابط زن با دیگران یا ناظر به حق اوست از دیگران یا ناظر به وظیفه اوست در قبال دیگران. یعنی اگر ما بخواهیم جایگاه او را احیا کنیم، باید بگوئیم که چه حقوقی دارد و چه وظائفی

1. حوزه حقوق

اگر بخواهیم منزلت او را در حیطه حقوق احیا کنیم، باید مشخص کنیم منظور ما از حق چیست. مقصود حق طرفینی است. یعنی حق چه ضابطه ای دارد و با چه مبنایی می توانیم بگوئیم فلانی حق دارد. شهید مطهری دو فضا را مطرح می کند:

1. فضای اسلامی
2. فضای غربی : در فضای غربی در مبنای تئوریک حق  
   آنچه که اکنون رایج است این است که مبانی حق به قراردادهای اجتماعی برمی گردد. این مسأله ریشه اش در اومانیسم است. به لحاظ انسان شناختی انسان را مستقل تعریف می کنند. وقتی انسان مستقل شد، هر کاری بخواهد می تواند بکند. در این فضا ضرورت توافق و قرارداد پیش می آید.

شهید مطهری دو نقد بر این مبنا وارد می کند.چرا مبنای حق نمی تواند قرارداد باشد؟

یک: تقدس حقوق. حتی خود غرب هم حق مقدس دارند. امر قراردادی که مقدس نمی شود. پس همه حق قراردادی نیست.  
دوم: حق کارگر (کارگر در مقابل کارفرما اعم از پزشک یا مهندس) شما هر کاری روی هر چیزی انجام دهید، نسبت به آن حق پیدا می کنید. این مسأله در جوامع غربی وجود دارد، اما اینجا که قراردادی در میان نیست. در واقع صرف انجام عمل، امر واقع یک حق برای شما ایجاد کرد. پس قرارداد نمی تواند مبنای حق باشد. بنابراین می رویم سراغ امور واقعی. چه واقعیاتی؟

شهید مطهری می گوید رابطه واقعی میان اشیاء جایی است که رابطه علّی باشد. میان دو چیز تأثیر و تأثر باشد. اگر ما بخواهیم رابطه واقعی را شناسایی بکنیم، باید روابط علی را شناسای بکنیم. چهار نوع علت داریم: غایی، مادی، فاعلی و صوری.  
 از میان این چهار علت، رابطه غایی و فاعلی اگر برقرار شود، حق برقرار می شود.از بین این دو حق، غایی سنگین تر از فاعلی است. علت غایی علت فاعلیّت فاعل است. به عنوان مثال، غایت اسلام شکوفایی عقل است و شراب زائل کننده عقل. در واقع شرب شراب در مقابل غایت است. پس حق به آن تعلق نمی گیرد و اعتبار ندارد. هر کسی نسبت به چیزی حق دارد که در راستای غایت او باشد.

در غرب هرجا می گویند «حق ذاتی»، این حق ذاتی از سنخ حق غایی است. پس شما نمی توانید بگویید که همجنس گرایی حق ذاتی است؛ چراکه با غایت اندام بشر در تضاد است. نیازجنسی حقش رابطه با جنس مخالف است. مثال دیگر حق سواد در غرب است. حق سواد اجباری است، زیرا غایت انسان اجبار می کند. قرارداری وجود ندارد....

حق غایی بسیار مهم است. گاهی اوقات حق غایی برای ذی حق شدن کفایت می کند. مثال: انسان ها همه حق حیات دارند، پس اگر انسان از کار افتاده ای بمیرد، همه گناهکار هستند. البته حق غایی زمانی برای ذی حق شدن کافی است که حق فاعلی نتواند وارد گود شود. مثلاً بچه نمی تواند شیر را از مادر بگیرد و در برابر آن تقلا کند، بنابراین ذی حق است.

گاهی اوقات حق فاعلی (اکتسابی) تمام نیست. اینجا مشکلی نیست، اما اگر تمام شد، دیگر حق غایی کفایت نمی کند در ذی حق بودن. گاهی اوقات نیز هم حق غایی هست و هم حق فاعلی. ولی باید حق قراردادی هم باشد. مثلاً در ازدواج غریزه جنسی حق غایی را ایجاد می کند. و با انتخاب فرد، حق فاعلی هم ایجاد می شود. اما صرف راضی بودن دو طرف کافی نیست. باید قرار داد باشد. این قرارداد، آنقدر مهم است که غربی ها همجنسگرایی را ذیل ازدواج قرار می دهند.

این معنای تئوریک حق بود؛ یعنی اگر ما بخواهیم حق را تقسیم کنیم، اول باید روابط غایی را در نظر بگیریم، بعد روابط فاعلی (اکتسابی) را در نظر بگیریم و سپس قرارداد کنیم. یعنی حوزه توافق ها گام سوم است. در بحث خانواده مسأله این است که چون زن و مرد تفاوتهای دارند، چون به لحاظ غایی تفاوت هایی دارند، به لحاظ فاعلی اموری را رقم می زند، قراردادهای شما باید از این دو تبعیّت کند. گاهی اوقات صرف حق غایی کفایت می کند. گاهی حق غایی و فاعلی برای تعریف حقوق کفایت می کند. گاهی اوقات هر سه حق غایی، فاعلی و قراردادی لازم است. این مسأله را بر آیه تطبیق می کنیم.

«الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض»

مردان مدیر خانواده اند. در واقع «فضل» به معنی مرد بر زن نیست. منظور «بعضهم علی بعض» این است که این رابطه طرفینی است و نه رابطه یک عده بر عده دیگر. (یک طرفه) شواهد این مسأله روایت های مربوط به اصحاب کهف و یک آیه دیگر «المؤمنون بعضهم أولیاء بعض» است. این ولایت ولایت عام است که غیر از ولایت پیامبر بر مردم می باشد. (ولایت خاص) چرا ولایت مومنین بر بعضی دیگر طرفینی است؟ چون در ادامه آیه می فرماید «یأمرون بالمعروف». افراد نسبت به یکدیگر وظیفه دارند.  
شهید مطهری می گوید: «بعضهم علی بعض» یعنی رابطه غایی. یعنی تفاوت طبیعی میان زن و مرد.

از جهاتی زنان برترند و از جهاتی مردان. چون رابطه غایی برقرار است. مردان نفقه می دهند پس مدیریت با مردان است.

کارکرد تفاوت های طبیعی میان زن و مرد

شما وقتی می خواهید در یک سازمان تقسیم کار کنید، علی القاعده اگر فقط یک نفر کاری را بلد باشد، طبیعتاً این کار را به او می سپارید. ایشان می گوید وقتی می خواهیم در خانواده تقسیم حقوق کنیم، باید ببینیم چه کاری است که فقط یکی از طرفین می تواند انجام دهد. اگر چنین کاری وجود داشت، آن یک نفر باید انجام دهد.

به عنوان مثال، فقط زن بارداری و شیردهی را می تواند انجام دهد. مسئولیت سنگینی است. در این مورد، تقسیم کار به مرحله ای نمی رسد که قرارداد کنیم. بلکه می گوید: باری به سنگینی این کار زن باید بر عهده مرد بگذارید تا بعدش قرارداد کنیم که این دو مساوی شوند. این مسئولیتی که به عهده مرد می گذاریم، همان نفقه است.

زن و مرد دارای تفاوت غایی هستند. مرد باید مدیر شود، چون حق فاعلی در مرد وجود دارد. چراکه هر جا اقتصاد است، همانجا باید مدیریت باشد. بودجه دست رئیس است. این اقتضای درست حرکت کردن یک مجموعه است. پس وقتی قرآن اصطلاح «بعضهم علی بعض» را مطرح می سازد، نوبت به قرارداد و توافق نمی رسد.

طراحی نظام حقوقی زن و مرد

اولین کار این است که روابط غایی را معلوم کنیم. روابط غایی یعنی اینکه تفاوت زن و مرد و شباهت آن دو کجاست. هر جا اقتضای تفاوت بود، تفاوت را جدی بگیریم. (مهم)

تفاوت ها: 1. تفاوت جسمی 2. تفاوت روانشناختی 3. تفاوت روحی

مسأله روح و روان با هم فرق دارند. دو مسأله جدا از هم هستند. در واقع انسان موجود پیچیده ای است. نمی توانیم او را در دو بعد جسم و روح تعریف کنیم. ابعاد دیگری هم دارد. مثل روان و خیلی چیزهای دیگر.

آن تفاوت هایی که برایمان مهم است، تفاوت های زن و مرد در قبال یکدیگر است. مثلاً مرد روحیه اش ابتدایی است و زن انعکاسی است. این مسأله در ساحت روان قابل بررسی است. چراکه این تفاوت نه جسمی است و نه روحی.

مدل حقوقی

این تفاوت ها باعث می شوند که مدل حقوقی آنها هم متفاوت شوند. این مدل را اول در خانواده پیاده می کنیم که به عنوان مثال در خانواده طلاق چگونه باید باشد. بعد به سراغ طلاق در اجتماع می رویم. به طور کلی، زنان در تاریخ سه گونه نقش (منظور ما از نقش، نقش مستقیم و حضور اجتماعی است و نه نقش غیر مستقیم) ایفا کرده اند.

1. شی گران بها: سنت زن را محترم می دانسته ولی شیء بوده است.

2. انسان بی بها: غربی ها زن را انسان کردند، ولی بی بها.

3. انسان گران بها: دیدگاه ایده آل. اولاً انسان باشد، دوماً نقش آفرینی در مدار خودش داشته باشد.

یک مثال از حضور اجتماعی زن، حضرت زینب است. دلیل دفاع نکردن حضرت زینب از جان سیدالشهداء با اینکه واجب است، این است که مسأله بالاتری وجود داشت به نام حفظ اسلام. این مسأله حضور اجتماعی زن را طلبید. حفظ اسلام جز در گروی اسیر شدن و بعد از آن وظیفه اجتماعی حضرت زینب و معرفی اسلام امکان نداشت.